



جلسه سوم

موضوع: بنیان های الهیاتی علوم پایه

مدرس: دکتر روزبه زارع

تاریخ: ۱۴۰۲/۰۳/۲۸

بنیان های الهیاتی علوم پایه

علوم پایه را در اسلام، تبدیل به علوم طبیعی کردند. عمده تفاوت این دو در علوم ریاضیات است. منظور ما از علوم پایه و طبیعی، علوم فیزیکی، زیستی و شناختی است. در آغاز سعی می‌کنم این ادعا را ثابت کنم. در نظریات علوم طبیعی بسیاری از مسائل هست که خصلت تجربی ندارند و سعی می‌شود دلالت‌های آنها را با الهیات بیان کنیم.

چند اصطلاح را بررسی می‌کنیم که برای بحث آتی در مورد یک مطلب واحد صحبت کنیم. ادراک حسی را به معنای حالت پدیداری در نظر می‌گیریم که در حواس ظاهری ما با محیط پیرامون اتفاق می‌افتد و فرد ادراک حسی دارد. مثلاً چشم ما رنگ را حس می‌کند اما دلالت ندارد که یک چیزی در بیرون هست که رنگ دارد. اصطلاح دوم مشاهده است که منحصر به بینایی نیست و حواس دیگر را در بر دارد. عمده داده‌های تجربی از طریق مشاهده برداشت می‌شود. البته از طریق آزمایش چیزی را می‌بیند و دانشمند در آزمایش خودش کنشگر است. مفاهیمی که از مشاهده حاصل می‌شود در قالب مفاهیم بیان می‌شود.

برای نامیدن نظریاتی که در علم وجود دارد مثل کوانتوم، نسبیت و غیره از اصطلاح فرضیه استفاده می‌کنند. ما این را می‌خواهیم با نظریه مجزا کنیم زیرا نظریه را به طور خاص به حوزه غیر تجربی اطلاق می‌کنیم. نظریه وارد ساختار فرضیه علمی می‌شود. ساختار علمی تجربی یک سری مشاهدات همراه با یک سری فرضیات است.

فرایند تبدیل فضای نظری علمی به فضای فرضیه تجربی

پنج گام لازم است تا فضای نظری وارد شکل گیری مبانی و متن فرضیه علمی شود. فرضیات علمی یک سری حقایق جمع بندی شده نیست بلکه انبوهی فضای غیر تجربی با خودشان حمل می‌کند. هر فرضیه علمی اینگونه است. برخی از این موضوع نسبیت‌گرایی را استنباط می‌کنند زیرا وقتی علوم حسی تجربی خالص نباشد فرضیات علمی، به نحو عینی قابل آزمون نیستند و دچار شکاکیت در معرفت علمی می‌شوند. اما بحث‌های نظری خودشان با عقلانیت قابل صحت سنجی هستند پس دچار شکاکیت نمی‌شویم مگر اینکه فقط معرفت تجربی را به لحاظ علمی قبول داشته باشیم.

مرحله اول: اولین مرحله که مطالب غیر حسی وارد فرضیه می‌شود اینجاست که می‌خواهیم برداشت‌های حسی خودمان را تبدیل به مفاهیم کنیم. یعنی از مشاهدات نظریاتی را استخراج کنیم. خطای حسی و ابهامات حسی ربطی به نظریه بار بودن مشاهدات و اینکه مشاهداتی هستند که نظریاتی بر آن بار هستند ندارد و آن را مخدوش نمی‌کند زیرا مثلاً خطای حسی از اول تا آخر چوب داخل آب را شکسته می‌بینیم و



حس ما اینجا همچنان اشتباه باقی می ماند و تغییر نمی کند پس اینجا نظریه نیست که بر این خطا دلالت داشته باشد بلکه اشکال از خود حس است.

آموزش ها و انتظارات و فرهنگ و پیش فرض ها باعث تاثیر گذاری بر نظریاتی که بر مشاهده بار آهنگ می شود. تصویری که به نحو پدیداری افراد می بینند ثابت است اما تاویل آن بسته به دانسته های قبلی افراد است. پس این اولین مرحله است که مواردی غیر حسی وارد ادراک حسی می شود.

مرحله دوم: وقتی است که تاویل های خود را در گزاره های مشاهداتی بیان کنیم. مثلا اینجا یک لیوان آب است. یک چیزی اینجا اضافه شده که مثلا آب و لیوان مفاهیم کلی هست که یکی از آن ساختگی است و یکی طبیعی. مثلا سوال می شود از کجا فهمیدی آب است؟ چون بی رنگ و بی بو و سیال و غیر است. باید در آزمایشگاه هم آزمایش کرد. هر چه می خواهیم گزاره مشاهداتی را دقیق تر بیان کنیم باید نظریات غیر مشاهداتی بیشتری به کار ببریم. بیان گزاره مشاهداتی، خودش شاهد بر یک فرضیه است که درست است یا غلط.

مرحله سوم: وقتی است که می خواهیم فرضیات علمی را صورت بندی کنیم. این بعد از پوپر جا افتاد که کندوکاو علمی با مسئله آغاز می شود و اگر مسئله نباشد ما به سمت ایجاد یک تز از مشاهدات نمی رسیم. در مشاهداتی که انجام می دهیم فقط محدود به بینایی نیستیم، همه آزمایش ها هزاران ویژگی منحصر به فرد دارد که در یک زمان مشخص با رویکردها و خصوصیت های فرد آزمایشگر می باشد.

برخی از این عوامل موثر یا برخی ناموثر است. یعنی برای اینکه یک تز یا نظریه بدهیم باید بارها یک موضوع آزمایش شود و نتیجه یکسان باشد. این امر ناشی از این است که ما فهمیدیم برخی چیزها موثر هستند یا نیستند و داریم آنها را صورت بندی می کنیم. این امر مسبوق به یک اطلاعات پیشین است.

مرحله چهارم: نسبت گزاره ها با فرضیات علمی به چه نحوی است؟ آیا کاملا به نحوی علمی آزمون اتفاق می افتد؟ بر اساس آموزه تعیین ناقص فرضیات بر اساس شواهد تجربی ما آزمایش کاملا علمی نداریم. تعیین ناقص مثلا مجموعه شرایطی که داریم برای معین کردن خروجی کافی نباشد. مثل خودپردازی که ضابطه ای که دارد این است که به همان مقداری که پول از آن بخواهیم به ما بدهد. مثلا صد هزار تومن را به چندین شکل مختلف با اسکناس های مختلف به ما بپردازد. البته هر حالتی هم ممکن نیست ولی برخی حالتها را ممکن می کند و به آن اجازه می دهد. مشاهدات همین طور هستند و مشاهدات اینطور نیست که هیچ نسبتی با فرضیه نداشته باشند اما گاهی نمی تواند معین کند که فرضیه غلط است یا نه. آموزه دوئم می گوید فرضیه علمی نمی تواند به تنهایی دلالت مشاهداتی داشته باشد که اگر آن مشاهده اتفاق افتاد بگوییم فرضیه درست است و اگر نیفتاد بگوییم غلط است. همیشه فرضیه باید در کنار مسائل دیگر مثل فروض کمکی، شرایط اولیه و فرضیات دیگر قرار گیرد تا دلالت مشاهداتی داشته باشد.

فرضیه علمی گزاره کلی است: هر فلزی در اثر حرارت منبسط می شود. این گزاره شخصی و جزئی نیست اما مشاهدات از سنخ شخصی و جزئی هستند. حالا مجموعه چیزهایی هستند که با هم دلالت دارند. وقتی دلالت رخ نمی دهد این نقص به همه آن مجموعه برمی گردد مثلا فروض کمکی یا شرایط مشکل داشته باشد. مثل چیزی که به کشف سیاره نپتون انجامید. اورانوس آخرین سیاره ای بود که کشف شده بود ولی مدار حرکتی او اعوجاجاتی داشت. بر اساس فرضیه نیوتن حدس زده شد که جرمی باید وجود داشته باشد که باعث این اعوجاج شده است. فرضیه را حفظ کردیم و شرایط اولیه را تغییر دادیم و گفتیم حتما یک جرمی وجود دارد که این فرض الان صادق نیست. این موضوع در مورد سیاره عطارد هم تکرار



شد اما این موضوع اثبات نشد و متوجه اشکال در خود فرضیه نیوتن شدند. با توجه به مجموعه حقایق باید مشخص شود مسئله کجاست؟

ما فکر می‌کنیم نسبت جایگزین فیزیک نیوتن شده اما پروژه‌هایی هستند که سعی دارد این دو نوع را با هم متناسب کند و سعی میکند فیزیک نیوتونی را با موارد جدید سازگار کند. پس دانشمندان خودشان انتخاب می‌کنند که این کار را بکنند یا نه.

آموزه دوئم می‌گوید همیشه کل‌ها مورد آزمون تجربی قرار می‌گیرند و هیچ وقت یک فرضیه به نحو منفرد مورد آزمون قرار نمی‌گیرد. زیرا دلالت مشاهداتی ندارد. دلالت مشاهداتی از ضمیمه شدن به موارد دیگر مثل فروض دیگر و شرایط اولیه همراه می‌شود. یعنی دلالت می‌کند که فرضیه را نمی‌شود در خلأ با نتایج تجربی آزمود. دلالت دوم آموزه این است که همواره تعدادی فرضیه بدیل برای دسته‌ای از شواهد وجود دارند. یعنی مشاهدات یک بازه‌ای از فرضیات را باز می‌گذارد که همه آنها می‌تواند با مشاهدات قابل تطبیق باشند. تا این مرحله مشخص شد که فرضیات هم در مقام کشف هم بیان هم آزمایش با امور غیر تجربی همراه می‌شوند.

مرحله پنجم: جایی که می‌خواهیم دست به تعمیم در فرضیات پذیرفته شده بزنیم. اینجا هم تعداد زیادی امور غیر حسی وجود دارد. تعمیم به همه زمان‌ها و مکان‌ها یا به همه پدیده‌های خاص در یک فضای خاص صورت می‌گیرد.

از این ۵ مرحله دو مورد مربوط شواهد فرضیات و سه مورد کشف و داوری و تعمیم فرضیات در مسائل نظری ظهور دارد.

وقتی از فرضیات علمی صحبت می‌کنیم منظور گزاره‌های مشاهداتی نیستند. این خیلی مهم است. گزاره‌های مشاهداتی هم حقایق نیستند و کلی مسائل نظری دارد. تاریخ علم به ما نشان می‌دهد که فرضیاتی که در محدوده‌ای معین کار می‌کند با نظرات علمی جدیدتر جایگزین شده است. پس اگر یک فرضیه در جایی کارآمدی دارد الزاماً یک واقعیت و حقیقت نیست و احتمال دارد جوهری از واقعیت را ندیده باشد که این در نظریه بعدی جبران شود.

پرسش از مبانی الهیاتی علم جدید

ورود امور غیر تجربی به متن فرضیات کاملاً عجیب و ترکیب شده با هم هستند. برخی دلالت‌های الهیاتی و فلسفی علم جدید را گاهی ما کنار می‌گذاریم می‌گوییم اینها علمی نیست در حالی که اینها کاملاً با آن نظریه عجیب شده و ترکیب شده و قابل جدا شدن نیست. از مبانی معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی مباحث علمی می‌توان صحبت کرد. اینها پیش فرض‌های فلسفی مباحث علمی است. اما علم تجربی جدید که طبیعی است چه مبنای الهیاتی دارد؟ مهمترین مبنای آن شاید اصل طبیعی‌گری یا نچرالیزم است. یعنی گرایش به امور طبیعی و اینکه فقط همین‌ها وجود دارد. می‌گوید راجع به واقعیت نظری نمی‌دهیم اما به لحاظ روشی باید اینگونه باشد که همه عالم امور طبیعی هستند و امور طبیعی فقط بر هم اثر گذارند. اما متافیزیک بر امور مادی اثر ندارد. این کاملاً مورد اجماع است که روش علمی باید چگونه باشد. این امور طبیعی حداقلی و حداکثری تفسیر می‌شود. حداقلی ترین صورت روش علمی باید ناظر به بحث خدا باشد. یعنی نسبت به وجود خدا خنثی باشد و با فرض عدم دخالت خدا قوانین طبیعت را کشف کنیم. یعنی در تبیین هیچ پدیده طبیعی به خدا متمسک نشویم.



مبانی دیگر نفی غایت است. برخی تاکید دارند که غایت نداریم و امور طبیعی مسیر خودش را باید برود. نفس مجرد و حقوق دکارتی و مثل افلاطونی و غیره هم در این موارد توسط برخی لحاظ می‌شود.

ساینس به صورت حداقلی ترین حالت این موضوع نفی خدا را پیش گرفته دارد. اما چرا این مبنا را قبول می‌کنند؟ زیرا مانع پیشرفت علم نمی‌شود. یعنی رخدادها و پدیده‌های طبیعی را می‌تواند برای ما توضیح دهد. اگر بخواهیم برای همه چیز بگوییم خدا کرده پس علم پیشرفت نمی‌کند. نتایج این انتخاب این است که همه فرضیات علمی به سمت خدا ناباوری شیب پیدا می‌کند. در حالی که قرار بود نسبت به خدا خنثی باشد. مثلاً آیا طبیعت غایت دارد یا نه؟ یعنی مقصود و هدفی و حکمتی دارد در این صورت فرضیات علمی به سمت وجود خدا شیفیت پیدا می‌کند اما باید خنثی باشد. پس فرض می‌کنند غایت ندارد و همه گزاره‌های تجربی را با این فرض تحلیل می‌کنیم و انسان را بدون بُعد مجرد تحلیل می‌کنیم زیرا مستلزم معاد و غایت است. پس فرضیات علیه ارکان جهان بینی دینی و خدا باوری شیب پیدا می‌کند.

این شیب به سمت خدا ناباوری با همه فرضیات عجیب است و قابل جدا شدن نیست. قرینه‌گرایی یعنی اگر بخواهیم به چیزی باور داشته باشیم باید برای آن قرائنی داشته باشیم. در اثر این طبیعی‌گرایی هیچ شاهدی به نفع وجود خدا و جهان بینی دینی از متن علم به دست نمی‌آید. پس از علم شاهدی بر وجود خدا پیدا نمی‌شود. خوب از معارف دیگر مثل فلسفی و غیره باید شاهد برای خدا پیدا کرد اما علم‌گرایی باعث می‌شود که ما فقط علم تجربی را علمی بدانیم. جریان غالب متفکران غرب علم‌گرا هم هستند و در کل معارف شاهدی به نفع وجود خدا به دست نمی‌آید. پس باید یا ندانم‌گرا باشیم که در مورد خدا نمی‌دانیم چه بگوییم یا ایمان‌گرا باشیم و نفی قرینه‌گرایی کنیم و بگوییم در دین نیاز به قرینه نداریم.

پس مبانی‌ای وجود دارد که در تار و پود نظریات علمی وجود دارد و طبیعی‌گرایی پیش فرض اصلی علم جدید است که سوگیری اصلی آن خدا ناباوری است. اینطور نیست که در همه مراحل آن بحث نظری که اضافه می‌شود به مشاهده، الهیاتی و فلسفی باشد بلکه نظریاتی است که برای تکمیل فرضیات نقش دارند (و برخی نظریات منطقی است)

ذهن ما با مفاهیم کار می‌کند و به نحو اتوماتیک دستگاه شناختی ما از هر مشاهده، مفاهیمی را انتزاع می‌کند و چاره جز این نیست. از مرحله ۳ تا ۵ نچرالیزم را اگر قبول نکنیم و بخواهیم با کمک دلایل پیشینی که داریم خدا باوری را وارد کنیم از این مراحل ۳ تا ۵ می‌توانیم.

شواهد آماری نشان می‌دهد که الحاد دوشادوش توسعه علم، گسترش پیدا کرده است. ما اثبات می‌کنیم که ماورالطبیعی در طبیعت اثرگذار است و باید دنبال این ارتباط هم بگردیم و معرفی کنیم. البته نه اینکه به نحو تجربی دنبال کنیم ضابطه خودش را دارد. راه حل در میان مدت همین است که با پیوست فرهنگ‌ی جلو برویم. اما علم جدید را نمی‌توانیم ندیده بگیریم. همین که بدانیم همه علوم حقیقت نیست بلکه تعداد زیادی نظریات غیر تجربی هم دارد نقطه شروعی است تا کم کم در بلند مدت به تولید علم به این شکل برسد که مبتنی بر فضای فکر خودمان باشد و باید پروسه تمدنی را طی کند.

یک سری سوالات را می‌گویند پرسش‌های حدی و مرزی که علم نمی‌تواند پاسخ دهد از غایات و کلان عالم و برخی مسائل زیباشناسی و دلایل و اهداف و شناختنی بودن عالم. انسانی که در علوم شناختی تفسیر می‌کنند فقط مغز است و این انسان تابع نظام قوانین فیزیکی حاکم بر مغز است و اصلاً اراده و حوزه آگاهی و کنش‌گری و غیره را ندارد. این با شهودات و ادراک‌های شخصی ما منافا است. همه اینها به دلیل تعهد طبیعی‌گرایانه علم است تا جلوی پیشرفت علم گرفته نشود. اما در این صورت تعداد زیادی از



پرسش‌های اصلی و برخی امور شهودی ما بدون جواب می‌ماند. اما اگر طبیعی‌گرایی را برداریم همه این امور موضوع جستجوی انسان قرار می‌گیرد.

اما طبیعی‌گرایی هم کلا غلط است؟ به نظر ما این دو با هم منافات ندارند و می‌توانند با هم باشند. ارتباط
 مدرس و نوآوری نگاه
 نهادگفتار آینده

علم ادعا می‌کند که در مورد یک پدیده همه چیز را اثبات کردم ولی این با دین و فلسفه ما منافات دارد. برای همین سعی می‌کنیم اینها را با هم جمع کنیم و می‌گوییم علم ظاهر آن پدیده را بیان می‌کند و دین باطن آن. اما نمی‌توان علم موجود را از مبانی اصلی خودش که ضد خداآوری است جدا کرد و با مبانی خداآوری جمع کرد.

اجمالا می‌گوییم که بنا به الگوی حکمای مسلمان عامل فراطبیعی در کنار تحقق هر پدیده طبیعی وجود دارد. مثلا برای آتش، ماده سوختنی و حرارت و اکسیژن وجود دارد وابسته به شرایط خاصی اگر این امور با هم باشند اثر بخش هستند. عامل فراطبیعی هم بسته به شرایط خاصی اثر گذاری خود را خواهد داشت. برای همین معجزات یا استجابات دعا رخ می‌دهد. این مدل جلوی پیشرفت علم را هم نمی‌گیرد زیرا هر رویداد طبیعی حتما عامل طبیعی دارد اما عامل فراطبیعی مباشر و مستقیم هم دارد.